

التناذی که هنگام خواندن شعر، در جان، روان و آگاهی خواننده حاصل می‌شود و او را در مرحله‌ای بالاتر از خواننده به خوانشگر (تعبیر کننده) ارتقاء می‌دهد، نخستین عاملی است که وی را بر می‌انگیزد تا با تأمل درباره‌ی زیرساخت‌ها و لایه‌های پنهان اثر، علل و اسباب التناذ خود را در حیطه‌ی تحلیل و قرآتی ادبی جستجو کند.

خواندن مجموعه‌ی خلاق، اندیشه ورز و دغدغه مند «هفت» سروده‌ی مریم آذرمانی، چنان با لذت و کشش همراه بود که این قلم را به نوشتن درباره‌ی آن و در حاشیه‌ی متن پرتین آن واداشت.

«هفت» او آیا این بار در نوردیدن هفت وادی سلوک در نوشتنی به سمت رهایی و تعالی است؟

آیا هفت نت به کمال رسیده‌ی موسیقی شعر است که در مجموعه شعرهای «بیانو»، «زخمه» و «سفونی روایت قفل شده» نیز طنین خوش آهنگاش گوش جان را می‌نواخت؟

مریم آذرمانی که در سه دفتر پیشین، عمدتاً در قالب غزل طبع آزمایی کرده، این بار در قالب «مسمط»، تجربه‌های قابل تأمل دیگری را به اجرا گذاشته است.

در این مجموعه هفت مسمط با

هفت وزن متفاوت تجربه شده است:

۱- مه که سر می‌کشد به خانه‌ی من (فاعلاتن مفاعیلن فعلمن)؛ بحر خفیف مسدس مخبون محذوف

۲- خورشید درخشان شده از من (مفعول مفاعیلن فعولن)؛ بحر هزج مسدس اخرج مکفوف محذوف

۳- سر را از آسمان تو رد کرده‌ام (مفعول فاعلاتن مفاعیلن)؛ بحر مضارع مسدس اخرج مکفوف

۴- گرچه اندازه‌ی دنیا نشده ست (فاعلاتن فعلاتن فعلمن)؛ بحر رمل مسدس مخبون محذوف

۵- زمستان وحشی، سوار درختان (فعولن فعولن فعولن فعولن)؛ بحر مقارب مثنی سالم

۶- چشم را واکنی (فاعلاتن فعلمن)؛ بحر رمل مثنی محذوف

۷- گریه به صف شد خط دریادلان (مقتعلن مقتعلن فاعلمن)؛ بحر سریع مسدس مطوی مخبون

ژوئیه گاه علم و ادب مطالعات فرهنگی

ننگه

شماره ۶۷  
پاییز ۱۳۸۸

لازم به ذکر نیست که رگه‌های آشکاری از عصیان در برابر پاره‌های ناملايمات و نابه‌سامانی‌های اجتماعی، چه در غزلیات و چه در مسمط‌های مریم آذرمانی آشکارا به چشم می‌خورد:

**برای گشتن خورشید قد علم کردید  
از اعتبار سرودن چقدر کم کردید  
که دست خسته‌ی شاعر نمی‌تواند گفت  
خیانتی که به حیثیت قلم کردید.....** (سمفونی روایت قفل  
شده، صفحه ۸۲)

**عقربه می‌دود و زندگی‌ام پشت سرش  
فرصتی نیست که تشخیص دهم تاک از تیک  
مگر از برکت یک زلزله ویران شود «این  
میهمان‌خانه مهمان‌کشی روزش تاریک».....** (بیانو ،  
صفحه ۳۲)

در «هفت» نیز مانند مجموعه‌های پیشین، زبان و بیان شاعر، نقاد، تحلیل‌گر و استوار است. این زبان و بیان در جای جای اشعار، با گذر از تاریخ شعر و

به ویژه در مسمط سوم، تنیده قصیده‌ای ناصری، وزنی دشوار، مورد تمرین و توجه شاعر قرار گرفته است، برآستی طبع آزمایی در چنین وزنی و ایجاد تناسب معنایی میان بندهای مسمط با قصیده‌ی ناصر خسرو، در عین حفظ شاعرانگی و سازمندی اثر و دوری از تصنع، امری دشوار و مستلزم احاطه بر بنیان‌های شعر متقدم فارسی ست. بی شک رو به رو بودن با شعری که بر اوزان سنگین ناصری و شعر حکمی و حکمت شعری او تکیه دارد و به خوبی از پس تخاطب با آن برمی‌آید، نکته‌ای ارزشمند است. آذرمانی با ایجاد تقارب و خویشاوندی میان فضاهای معنایی و اسلوب کلامی نو و کهن، گذشته‌ی زبان و زبان گذشته را به ساحت قرائتی امروزین می‌کشاند و با شیوه‌ی سرایش خود یادآوری می‌کند که چه ظرفیت‌هایی وسیعی از شعر کلاسیک و قوالب آن می‌تواند مورد رمزگشایی و قاعده‌افزایی‌های زبانی و معنایی قرار بگیرد.

تخیل در آفرینش تصاویر بدیع و استحکام و قدرت اوزان و قوافی، موید این مطلب است که اشعار این مجموعه محصول غلیان سیلان عمیق حسی و درونی شاعر است، نه کوشش او در قافیه‌پردازی:

**حلقه‌ی ماه، آسمان را خورد  
مکت کردم دهان زبان را خورد  
تا سرودم روان دهان را خورد  
جان به لب آمد و روان را خورد  
چه کنم با جهان که جان را خورد  
فرصتی شد زمان جهان را خورد  
بی‌زمان باش و عاشقانه بیا.....** (هفت، ص ۹)

در پاره‌های مسمط‌های این مجموعه، گویی به لحاظ معنایی یک مناظره یا گفت و گو میان بندهای پیوسته و تک سطرهای هم قافیه در پایان هر بند در می‌گیرد؛ مناظره‌ای امید و نومییدی. گفت و گویی میان خروشین و آرامش. شعر، به لحاظ مضمون دارای منحنی‌های اوج و فرود است، به این معنی که عصیان، گلایه، شوریدن و گذاختن شاعر در پایان هر بند بر سطرهایی سرشار از آرامش و لطافت‌های آوایی و معنایی، قرار و سکون می‌گیرد. سطرهایی که لولاهای اتصال بندهای شعرند و دانه‌های مسمط را به رشته می‌کشند:

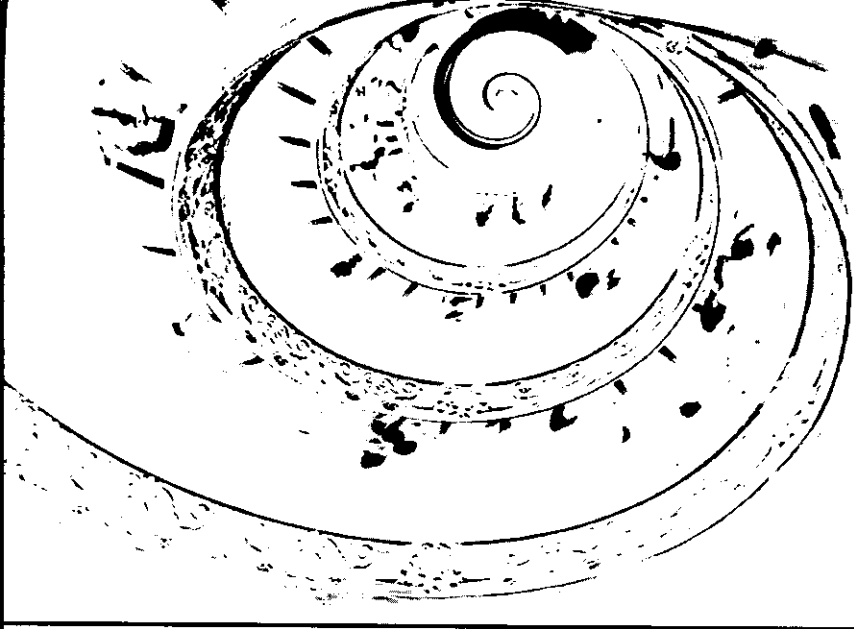
**خانه و آبسته‌ی در بود و شکست  
حرمت خانه پدر بود و شکست  
مادر آینه‌ی تر بود و شکست  
خواهرم شانه به سر بود و شکست  
نای فریاد نداری بپذیر**

**روی در، نقشه‌ی دریا، آبی  
زیر پرپر زدن مهتابی  
در چه فکری حسنگ؟ بی‌تابی؟  
زنگ تاریخ فقط می‌خواهی؟**

**شب نخواییده‌ام آقای دبیر.....** (همان صفحه)

شک دو به دو بودن  
با شعری که بر اوزان  
سنگین ناصری و شعر  
حکمی و حکمت شعری  
او تکیه دارد و به خوبی  
از پس تخاطب با  
آن برمی‌آید، نکته‌ای  
ارزشمند است.





تاریخ ادبیات، از ناصر خسرو، تاریخ بیهقی و شرح بردار کردن حسنک وزیر گرفته تا حافظ، سعدی، انوری، خاقانی، بیدل و ظهیر قاریایی، وضعیت‌های گوناگونی را در عرصه‌ی مناسبات اجتماعی به تصویر می‌کشد:

نسبتش می‌رسد از خون به جنون  
او که خون می‌خورد از کاسه‌ی خون  
غول کج با حرکاتی موزون  
دُمش این بار بیفتد بیرون  
پی دزدیدن یک تکه پنیر.....(هفت، صفحه ۲۹)

یا آن جا که می‌سراید:

خانه کوچک شده است  
جای هر شک شده است  
خنده شکلک شده است  
فصل دلقک شده است  
پس بخند و بگذر  
[...]

چشم‌ها یک سره پوک  
آستین‌های چروک  
سرزمینی متروک  
مرد، مشغول سلوک  
از حقیقت چه خبر؟.....(همان، صفحه ۳۴ و ۳۳)

در سروده‌های مریم آذرمانی به لحاظ کارکردهای محتوایی، انواع مختلفی از قبیل شعر حکمی، غنایی، تغزلی، عرفانی و اجتماعی هر کدام از طنین ویژه‌ی خود برخوردارند:

بخت ازدهاست گاه خوش و گاه بد  
کاری به قصد من نکند جز حسد  
من با خرد خوشم اگر آن بی‌خرد  
باید به من همیشه دهان کج کند.....(همان، صفحه ۱۸)  
حکمی

هر چه حرف است میم و نون من است  
کینه بیرون‌تر از درون من است  
بید مجنون که سرنگون من است  
عشق، دیوانه‌ی جنون من است  
آن چه می‌نوشد آه خون من است  
سقف دنیا که بر ستون من است  
صبح فردا اگر بدون من است  
جشن آوار می‌شود بر پا.....(همان، صفحه ۹۱۰) عرفانی

آه ای نگاه پر زده از سر بیا  
این جا کسی که نیست به جز آشنا

من ماتدم و نیاز به آن چشم‌ها  
تا آن چراغ گم شده در خانه را  
«روشن به سان ماه به سرطان کنم».....(همان، صفحه ۲۳)  
عاشقانه

آذرمانی در این دفتر از عهده‌ی آفرینش تصاویری بدیع بر آمده است که در قالب کهن مسمط، حضور و شمایی جناب و امروزین دارند:

حلقه‌ی ماه، آسمان را خورد  
مکت کردم دهان زبان را خورد... (همان، ص ۹)  
خاصم و از عوام، عام ترم  
گرچه از باد بی‌دوام ترم... (همان، ص ۱۰)  
خورد هام شعر و استخوان شده‌ام  
دنده بر دنده نردبان شده‌ام  
بروید از مقام من بالا (ص ۱۱)  
مزرعه خاک مشبک شده است (ص ۲۸)  
و... بسیاری موارد دیگر.

شاعر این شعرها، در ادامه سنت نوجویی و دیگر شدن، با زورچبانی پاره‌ای واژه‌های مدرن به سطرها یا استفاده‌ی اغراق‌آمیز از اوزان و بازی با اعراب‌ها و تکیه‌ها، شعرش را دست‌مایه‌ی مدهای رایج نمی‌کند، بلکه شیوه‌ای از اندیشیدن را در اثرش بازتاب می‌دهد که بی هیچ کوشش و اغراق مضاعفی، بدیع و تازه است که به تعبیر مولانای بزرگ:

از خوف و رجا، پار دو پر داشت دل من  
امروز چنان شد که پیر از پار ندانم  
از کار جهان کور بود مردم عاشق  
اما نه چو من خود که گر از کار ندانم  
جولاهه‌ی تر دامن ما تار بدزید  
می‌گفت زمستی که تر از تار ندانم  
چون چنگم و از زمزمه‌ی خود خبرم نیست  
اسرار همی گویم و اسرار ندانم  
مانند ترازو و گرم من که به بازار  
بازار همی سازم و بازار ندانم  
در اصبع عشقم چو قلم بی‌خود و مضطر  
طومار نویسم من و طومار ندانم.

❖ اشاره دارد به این مصرع از ناصر خسرو: «بنیاد این مبارک بنیان کنم».

شاعر این شعرها، در ادامه سنت نوجویی و دیگر شدن، با زورچبانی پاره‌ای واژه‌های مدرن به سطرها یا استفاده‌ی اغراق‌آمیز از اوزان و بازی با اعراب‌ها و تکیه‌ها، شعرش را دست‌مایه‌ی مدهای رایج نمی‌کند.



شماره ۶۷  
پاییز ۱۳۸۸